

انگیزه‌ها و اهداف برگزاری جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی

فواد پورآرین

دانشیار دانشگاه خوارزمی

por721@yahoo.com

هادی دل آشوب

دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول)

hadidlashob@gmail.com

چکیده

جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی که در سال ۱۳۵۰ برگزار شد، عظیم‌ترین برنامه تبلیغی و کاربردی دستگاه سلطنت پهلوی بود. از سال ۱۳۳۷ به‌رغم وجود مشکلات متعدد در کشور، به مناسبت گذشت دو هزار و پانصد سال از پایه‌گذاری حکومت شاهنشاهی در ایران به‌دست کوروش هخامنشی، رژیم پهلوی با انگیزه و اهدافی ویژه در پی برگزاری جشن مجلل و پرسروصدایی برآمد که پیامدهای قابل توجهی داشت.

این مقاله، با استفاده از روش اسنادی-کتابخانه‌ای و با رویکرد توصیفی-تحلیلی به بررسی انگیزه و اهداف این جشن پرداخته است. نتایج بررسی‌ها نشان می‌دهد که دادن اصالت تاریخی به حکومت شاهنشاهی در ایران؛ احیای ارزش‌های باستانی آریایی؛ کنار زدن فرهنگ اسلامی و کسب اعتبار و وجهه بین‌المللی از انگیزه‌ها و اهداف عمده برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله بود.

کلیدواژه‌ها: جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی، امام خمینی (ره)، محمدرضا پهلوی، تخت جمشید، باستان‌گرایی.

مقدمه

دهه ۱۳۵۰-۱۳۴۰ را می‌توان سال‌های اوج قدرت محمدرضا شاه و تثبیت موقعیت او دانست، زیرا او به‌عنوان شاه ایران بر تخت سلطنت تکیه زده بود و همسرش فرح در عرصه فرهنگ، نقش خود را به‌خوبی ایفا می‌کرد. در این زمان سیلابی از دلارهای نفتی نیز به کشور سرازیر شده بود. شاه، در این دهه توانست با کمک و حمایت گسترده و چند جانبه آمریکا از نفوذی نسبی در خاورمیانه برخوردار شود و با سرکوب حرکت‌های مردمی از جمله جنبش ملی نفت، قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، تبعید انقلابیون، و اجرای طرح‌هایی مانند انقلاب سفید قدرت خود را تا حد زیادی تثبیت کند. شاه، در پی آن بود تا ایران را به‌عنوان یک کشور غربی نشان دهد، از این رو، نزدیکی دولت ایران به غرب در زمان پهلوی و به‌خصوص شخص محمدرضا به اوج خود رسید و این سبب شد تا عده‌ای در درون کشور طرح تقلید از غرب را مطرح کنند. اما برای رسیدن به این هدف، بزرگ‌ترین مانع آنها اسلام بود. از این رو، برای کنار زدن دین اسلام، که به شدت در میان مردم نفوذ داشت، به باستان‌گرایی نژادپرستانه روی آوردند، که آن را پل عبور ایران به سوی غرب تلقی کردند. از جمله برنامه‌های شاه برای رسیدن به این هدف برگزاری جشن‌های دوهزاروپانصد ساله، جشن سالیانه هنر شیراز، و تغییر تقویم اسلامی به شاهنشاهی بود. از این رو، و در پی قدرت و عظمت‌طلبی شاه و نمایش آن، برنامه جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شکل گرفت تا با استفاده از اشیایی گران‌قیمت و پر زرق و برق که هزینه گزاف آن از جیب ملت ایران داده می‌شد، دستگاه شاهنشاهی خود را بزرگ جلوه دهد. زمینه‌سازی برای برگزاری جشن‌های دو هزار و پانصد ساله از سال ۱۳۳۷ شروع شد. ابتدا، سال ۱۳۴۰ را به‌عنوان سال برگزاری جشن در نظر گرفته بودند، که به‌خاطر مشکلات مالی و عدم تأمین بودجه لازم انجام نشد. تاریخ برگزاری این جشن، در چهارمین مرحله، سال ۱۳۴۶ در نظر گرفته شد، ولی باز هم بنا به دلایل مالی و برگزاری جشن تاج‌گذاری، این جشن‌ها برگزار نشد؛ چون از نظر شاه جشن تاجگذاری نسبت به جشن دو هزاروپانصد ساله از بعد خارجی و داخلی از اهمیت بیشتری برخوردار بود و به‌نوعی بر قدرت رسمی شاه می‌افزود. به این ترتیب، برگزاری جشن‌های دو هزار و پانصد ساله به سال ۱۳۴۸ موکول گردید که در آن تاریخ نیز به دلایلی برگزار نشد تا سرانجام به‌دنبال برنامه‌ریزی‌های نهایی این جشن‌ها در روز ۲۰ مهر ۱۳۵۰ برگزار شد. در این مقاله، به‌طور ریشه‌ای انگیزه‌ها و اهداف برگزاری این جشن‌ها از جهات مختلف مورد

بررسی قرار می‌گیرد.

پرسش اصلی پژوهش

اهداف و انگیزه محمدرضا شاه از برگزاری جشن‌های دو هزار و پانصد ساله چه بود؟

فرضیه اصلی پژوهش

این جشن‌ها با انگیزه پیوند دادن سلسله پهلوی به شاهنشاهی ایران باستان و کسب اعتبار و هویت تاریخی در سطح بین‌المللی و تحت‌الشعاع قرار دادن فرهنگ اسلامی مردم ایران آن زمان بود.

اهداف و انگیزه‌های برگزاری جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی:

جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی، به‌عنوان عظیم‌ترین برنامه تبلیغی و کاربردی، برای دستگاه سلطنت پهلوی بود. این جشن‌ها، مانند نمادی از فرهنگ دین‌گريزانه شاهنشاهی با اهداف غرب، به‌ویژه تمایلات صهیونیسم جهانی پیوند داشت. ظهور باستان‌گرایی آریایی در اواخر عصر قاجار و گسترش آن در دوره پهلوی ارتباطی نزدیک با اهداف استعماری بریتانیا در هند و ایران داشت. اسناد به‌دست آمده از سران حکومت گذشته حاکی از تأثیر نخبگان ایرانی متمایل به انگلستان در شناسایی رضاشاه و جهت‌گیری فرهنگی اوست (ظهور و سقوط پهلوی، ۱۳۷۱: ۱۳۳/۲). کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ۲۵ سال حکومت محمدرضا شاه را حفظ کرد و طی این زمان بنگاه‌های نفتی غرب توانستند با نرخی مطلوب ۲۵ میلیارد بشکه نفت از ایران خارج کنند. از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۹ قیمت هر بشکه نفت یک دلار و هشتاد و پنج سنت و در میان سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ یک دلار و هشتاد سنت بود. با این حال درآمدهای نفتی ایران در سال ۱۳۴۲ به ۵۵۵ میلیون دلار و در سال ۱۳۴۷ به ۹۵۸ میلیون دلار رسید (زونیس، بی‌تا: ۴۱). قیمت نفت در سال ۱۳۵۰ چهار برابر شد و عایدات نفتی ایران ناگهان از چهار میلیارد به بیست میلیارد دلار در سال افزایش یافت. صنایع نفت با رویکرد اقتصادی، سرمایه‌های لازم را برای شاه فراهم می‌آورد. نفت تنها کالایی بود که می‌توانست زمینه‌های توسعه را در کشور به‌وجود آورد (ملک‌محمدی، ۱۳۸۱: ۳۳). در این شرایط و با توجه به بستریایی که در جامعه وجود داشت، شاه اقدام به برگزاری این جشن‌ها کرد. ما اهداف و انگیزه‌هایی که باعث شد شاه به برگزاری این جشن‌ها اقدام کند را در چند محور مورد بررسی قرار می‌دهیم.

فاصله گرفتن از مردم و نزدیکی به کشورهای غربی

با سرکوب جنبش‌های استقلال طلبانه داخل کشور و افزایش میزان درآمد کشور از طریق فروش نفت، تلاش هیئت حاکمه از آن پس این بود که از ایران چهره‌ای متجدد نشان دهد. نوشته‌های شاه حاکی از این است که او به همسویی با تمدن غرب علاقه زیادی نشان می‌داد و این الگوبرداری از تمدن غرب سبب می‌شد که دست‌اندرکاران حکومت پهلوی به ساخت مراکز خرید کالاهای تجملی و وارداتی توجه ویژه‌ای داشته باشند (پهلوی، ۱۳۴۶: ۲۳۵). شاه، در نوعی خودباوری فرو رفته بود که جز با گشودن دروازه‌های به اصطلاح تمدن بزرگ به روی مردمان، هیچ چیز نمی‌توانست بزرگی او را نشان دهد (پهلوی، ۲۵۳۵: ۱۴۸). او درصدد بود با این بزرگ‌نمایی، به‌عنوان رهبری مترقی در جهان غرب تلقی شود (بزم/هریمن، ۱۳۷۸: ۹/۱). گویی شاه در تخت‌خواب لویی چهاردهم خود می‌خوابید و صبحگاه با اندیشه برگزاری مهمانی به شیوه رایج در کاخ‌های پادشاهان فرانسه بیدار می‌شد. شاه، عظمت فرهنگ ایرانی و سهم آن را در دستاوردهای تمدن جدید می‌ستود، اما برای مردم کشورش اهمیتی قائل نبود. هدف اصلی شاه این بود که بتواند عظمت و قدرت شاهنشاهی نوپنید پهلوی را نشان دهد و البته در این کار نیز بر استعدادها و توانایی ایرانیان اعتماد نکرد. نمونه آن استفاده از سه نفر متخصص کانادایی، انگلیسی، و هندی برای تهیه نشریه بیست و پنجمین سده بنیان‌گذاری شاهنشاهی ایران بود؛ درحالی‌که لازم بود از وجود ایران‌شناسان مشهور در این زمینه استفاده شود (متما، سند شماره ۱۷۱ تا ۱۷۷ - ۱ - ۲ - ۱۷۱ الف). شاه ادعا کرد که این جشن‌ها، مراسمی شاهنشاهی و دولتی نیست، بلکه متعلق به تمام مردم ایران و مربوط به تاریخ ایران است و باید امکان کامل داده شود تا عموم طبقات مردم ایران در آن به نحو کامل شرکت نمایند (ایران جاوید، ۱۳۵۰: ۴۵)، با این همه، در این جشن‌ها فقط نمایندگان طبقات بالا حضور داشتند و مردم عادی از شرکت در آن محروم بودند. مک‌کی ساندر، در کتاب خود در این مورد می‌نویسد: «تنها ایرانیان معدودی از نخبگان بالا به تخت جمشید دعوت شده بودند، برای ایرانیان عادی که پشت کمر بند امنیتی باقی مانده بودند و هزاران آشوبگر مظنونی که در زندان‌ها نگهداری می‌شدند، شاه تنها دعایی کوتاه برای ملت کرد و این در حالی بود که شش بار به شاهنشاه یا شاهنشاهی اشاره داشت» (ساندر، ۱۳۸۰: ۱۲۴).

نویسنده کتاب *عقاب و شیر* نیز در این خصوص می‌نویسد: «در ۱۷ اکتبر ۱۹۷۱ از مردم

ایران خواسته شد، دعای کوتاه زیر را برای کشور قرائت کنند. در این دعا شش بار نام شاه ذکر شده بود و اینگونه آغاز می‌شد: ای خدای متعال، خالق جهان و انسان، بخشنده عقل و هوش به انسان، خالق نعمت‌های بی‌شمار سرزمین آزاده‌ها، خدایی که آریامهر عادل را متولی ایران زمین نموده‌ای. وقایع ۱۹۷۱ نه تنها شاه را در ردیف کوروش کبیر قرار داد بلکه او را به عنوان فردی که از جانب خداوند منصوب شده معرفی کرد. او در دعا‌های رسمی آریامهر عادل و در جای دیگر به عنوان شاهنشاه بزرگ خوانده می‌شد (Bill, 1974: 84)، اما توده مردم برای شاه خود دعا نمی‌کردند و به تخت جمشید هم دعوت نشده بودند. شرکت کنندگان در این مراسم، جمعاً کمتر از سه هزار نفر بودند و اکثریت آنها را خارجی‌ها تشکیل می‌دادند. یک دایره امنیتی، نظامی محکم مردم ایران را از جشن‌ها دور نگهداشته و هزاران نفر از مردم مظنون در حلول این مراسم به وسیله پلیس محاصره و بازداشت شده بودند (Bill, 1974: 185). همچنین، در این باره در کتاب تاریخ بیست و پنج ساله می‌خوانیم: «مدعویین جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی صدها تن از میهمانان خارجی و گروهی از نخبگان مورد اعتماد دستگاه بودند، ولی مردم ایران به آنجا راه نداشتند، همه راه‌ها که به تخت جمشید و پرسپولیس منتهی می‌شد، به وسیله نیروهای نظامی و انتظامی بسته شده بود و صدها تن زن و مرد ایرانی که به آنها سوءظن می‌رفت دستگیر شده بودند یا تحت نظر بودند. از دید رژیم، مردم ایران جزء ایران و کشور خودشان محسوب نمی‌شدند و تنها خارجی‌ها و به‌ویژه آمریکایی‌ها و درباریان رژیم که خودباخته فرهنگ غرب بودند در ردیف ایرانی‌ها قرار داشتند و به همین خاطر مردم جزء مخالفین و در مقابل جشن قرار داشتند و لازم بود از حضور آنان در جشن جلوگیری شود» (نجاتی، ۱۳۷۱: ۳۵۰). به نوشته یکی از وزیران شاه، او برای هیچ ایرانی دیگر ذره‌ای ارزش قائل نبود. با آنکه عظمت فرهنگ و تمدن ایرانی و سهم آن را در دستاوردهای تمدن جهانی می‌ستود، برای ایرانیان ارزشی قائل نبود. به گفته یکی از مأموران آمریکایی که مدت‌ها در ایران خدمت کرده بود و به شاه نیز دسترسی داشت، شاه مردم ایران را ضعیف، تنبل، و پولکی می‌دانست. او عقیده داشت که برای انجام مأموریتش (اعاده عظمت به ایران) باید برای این خصوصیات منفی مردم خود فکری بکند (زونیس، بی تا: ۱-۶).

آنتونی پارسونز، سفیر پیشین انگلیس در ایران، در کتاب خود، ضمن صحبت از جشن‌های ۲۵۰۰ ساله و اسراف‌کاری‌های آن، درباره جشن هنر شیراز می‌نویسد: «... جشن هنر ۱۳۵۶

شیراز اولین جرقه‌های انقلاب بود. این جشن از نظر کثرت صحنه‌های زنده منافای با ارزشهای اخلاقی ایرانیان از جشن‌های قبلی فراتر رفته بود. من این مورد را با شاه در میان گذاشتم و به او گفتم اگر این نمایش خیابانی در شهر منچستر برگزار می‌شود، هیچ‌یک از بازیگران و دست‌اندرکاران آن جان سالم به در نمی‌برند، شاه مدتی خندید و چیزی نگفت» (عاقلی، ۱۳۷۷: ۱۰۹۸-۱۱۰۰). برای مردم قبول این اقدامات ممکن نبود فاصله بین دو طرف زیادتر شد. شاه با برگزاری این جشن‌ها نه حمایت مردم را به‌دست آورد و نه توانست به سلسله خود مشروعیت بدهد و از طرفی دیگر نیز نتوانست نظر مثبت حامیان اصلی رژیم را که از نظر او همان سران خارجی و دستگاه تبلیغاتی آنان بود کسب کند. پس از برگزاری این جشن‌ها، آنها نیز زبان به انتقاد گشودند و شاه و رژیمش را به‌علت این اقدام سرزنش کردند. نراقی در کتاب خود بیان می‌کند: «...شاه اقدام به برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله کرد که به هیچ روی با خواست ملی هم‌هنگی نداشت و مردم ایران آن را به عنوان عظمت‌طلبی و هوسرانی‌های شاه تلقی کردند که هیچ‌گاه به گونه واقعی در تاریخ کشورش نمایان نشد» (Naraghi, 1994:84).

اعتماد به نفس کاذب

شاه همواره سعی داشت تا روحیه خود را تقویت کند و نقاط ضعف اخلاقی خود به‌ویژه «عدم اعتماد به نفس» خود را بپوشاند، چیزی که همواره در طول سلطنت خود از آن رنج می‌برد. ماروین زونیس، در کتاب شکست شاهانه خود که به نوعی روان‌شناسی شخصیت شاه است بیان می‌کند: «وی فاقد عزت نفس بود که فقدان اعتماد به نفس، انفعال، وابستگی و خجالتی بودن خود را زیر نقابی از لاف مردانگی، تحرک و نخوت پوشانده بود، به طور خلاصه وی مردی با تناقضات شدید بود» (زونیس، بی‌تا: ۱۱۴-۱۱۵). در پی افزایش تمایل شاه به عظمت‌طلبی و نمایش قدرت، برنامه مدون جشن‌های مختلفی از جمله جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی شکل گرفت. هدف اصلی شاه از برپایی اینگونه جشن‌ها، بزرگ جلوه‌دادن عظمت دستگاه شاهی و شخص خودش بود تا در لابه‌لای زرق و برق اشیای گران‌قیمت و کم‌نظیری که دستور تهیه آنها با قیمت‌های گزاف از جیب ملت گرسنه ایران داده می‌شد، چهره واقعی ترسو و اراده ضعیف خود را پنهان سازد. در این باره در کتاب آخرین سفر شاه می‌خوانیم: «جشن‌های ۲۵۰۰ ساله در تخت جمشید نمایشی از رؤیاها و بلندپروازی‌های شاه بود... در مورد شخص شاه. ره‌آورد جشن‌های تخت جمشید جدایی کامل او از واقعیات بود. او بیش از گذشته

گرفتار اشتغال فکری درباره سلطنت خودش و اهمیت جانشینی مستقیم بر اریکه کوروش گردید» (shawcross، 1989:28). جیمز بیل، در کتاب عقاب و شیر نیز در این خصوص چنین می‌نویسد: «محمدرضا شاه پهلوی با این جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، دوره جدیدی را در پادشاهی خود آغاز کرد. دوره جنون انجام کارهای بزرگ، بسیاری از معروف‌ترین و مقتدرترین چهره‌های جهان در تخت جمشید برای ستایش کشور شاه و بلکه مهم‌تر، برای ستودن خود او به این محل آمده بودند... و شاه احساس رضایت و خرسندی می‌کرد که میهمانان در مورد اینکه چه کسی مجلل‌ترین اقامتگاه را گرفته، چه کسی محترم‌ترین مکان را در میزهای ضیافت داشته و چه کسی از هلیکوپتر به جای سفر با لیموزین‌های مرسدس استفاده کرده با هم دعوا می‌کردند» (Bill، 1974:84).

کسب وجهه بین‌المللی

با فاصله گرفتن شاه از مردم، این حقیقت مشخص‌تر شد که برنامه‌های رفرمیستی وی همچون انقلاب خودخوانده سفید تنها اقداماتی ظاهری و عوام‌فریبانه است که از سوی اطرافیان داخلی و خارجی برای او طراحی و دیکته شده بود و جز بیشتر کردن شکاف طبقاتی در جامعه ایران و ایجاد کشمکش فزاینده میان دستگاه سلطنت و شخص شاه با عامه مردم نتیجه‌ای نداشت. آن جشن مردمی که شاه از آن دم می‌زد، تنها تصویری بود که از صفحه تلویزیون، آن هم برای کسانی که توان خرید آن را داشتند پخش می‌شد. شاه ایجاد نوعی هژمونی فرهنگی (ایدئولوژی ناسیونالیسم شاهنشاهی) را لازم می‌دانست که هدف آن القای این تصور است که ایرانی زمانی نیرومند است که توسط نظام سلطنتی و بر پایه حاکمیت شاهنشاهی نیرومند و مقتدر اداره شود (آشوری، ۱۳۷۴: ۴۵). شاه زبان فرانسه را بهتر از فارسی صحبت می‌کرد، شخصیت خودباخته وضعیفی داشت که با مرکز ثقل مذهبی و با فرهنگ ایران آن زمان بیگانه بود؛ گویی که در وطن خود مهاجری بیش نبود و بهترین نمود این واقعیت ساده آن بود که شاه بسیاری از مصاحبه‌های خود را به زبان فرانسه و انگلیسی انجام می‌داد و از نظر او زبان و قدرت همراه یکدیگر بودند (میلانی، ۱۳۸۰: ۲۱۹). برای شاه، رهبران خارجی بیشتر از مردم ایران اهمیت داشتند و معامله و سلوک با رؤسای دول خارجی برای او راحت‌تر از ایرانیان بود (زونیس، بی تا: ۱۹). شاه می‌خواست نشان دهد که پادشاهی او ملازم با حمایت سران کشورهای خارجی است، نه مردم ایران. البته، همگان دیدند که جشن‌ها به پایان رسید و شاه همان حقیری بود

که بود. مهمانان آمدند، خوردند، و رفتند و بر ضد او سخن‌ها گفتند و کتاب‌ها نوشتند و رازها فاش ساختند و همین دوستان دیرروز او عاملی برای سقوط سلسله‌اش شدند (فولادزاده، ۱۳۶۹: ۱۸۹/۳). شاه مطمئن بود که هر ریال هزینه‌شده در این جشن‌ها ارزش آن را داشت. او می‌گفت که می‌خواهد نشان دهد مردم ایران دوستانی در سراسر جهان دارند؛ گویا مصرف خاویار نشانه دوستی به حساب می‌آمد که پرسپولیس با آن بر مشروعیت سلسله پهلوی مهر تأیید گذاشته بود. او به یک دوست خانواده سلطنتی در پاریس گفته بود که فرزندان شارلمانی به پرسپولیس آمدند تا در مقابل یک سرجوخه سر تعظیم فرود آورند (هیگل، ۱۳۶۶: ۱۷۳).

با این تفاسیر، شاه از سال ۱۳۳۷، با وجود مشکلاتی که در کشور وجود داشت، به مناسبت گذشت ۲۵۰۰ سال از پایه‌گذاری رژیم شاهنشاهی در ایران به دست کوروش هخامنشی، به فکر برگزاری جشنی مجلل و پرسروصدا افتاد تا بتواند محبوبیت سلسله پهلوی را نزد ملت ایران به جهانیان نشان دهد و توجه جهانیان را به سوی ایران به‌عنوان کشوری قدرتمند جلب نماید. برای بیان انگیزه برگزاری این جشن‌ها از نظر شاه هیچ سخنی بهتر و روشن‌تر از سخنان خود شاه در این باره وجود ندارد. از این رو، سخنان وی را در بین اعضای شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی ایران بیان می‌کنیم: «اکنون کشور من خود را برای برگزاری مراسم جشن دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران آماده می‌کند و منظور از آن یادبود این است که ادامه حیات وحدت ملی ما از راه بقای شاهنشاهی ایران و نیز سهم مؤثر ساکنان این سرزمین باستانی در تمدن جهانی در رشته‌های مختلف علوم، ادبیات، فلسفه، هنر به جهانیان روشن شود و فرصتی به‌وجود آید که مردم دنیا هر چه بیشتر با میراث فرهنگی ما آشنا شوند... اما این یادبود را فقط یک یادبود ملی خود نمی‌دانیم، بلکه آن را متعلق به تمام عالم بشریت می‌شناسیم. ملت ما همیشه استوار و در موارد بحرانی، قدرت و شخصیت ملی خود را به خوبی نشان داده است. البته ما مثل هر کشور و ملت دیگری دوره‌های انحطاط و پستی و بلندی داشتیم، ولی فراموش نکنید ما سابقه بیست و پنج قرن استقلال و شاهنشاهی داریم و این سابقه به ما نیروی ملی خاص داده است که ما با آن شکست‌ناپذیریم» (برنامه کامل جشن‌های دو هزار و پانصدمین سال کوروش کبیر و بنیاد شاهنشاهی ایران، ۱۳۴۰: ۹). ماروین زونیس، در کتاب خود پیرامون تحلیل شخصیت شاه و انگیزه او از برگزاری جشن‌ها چنین می‌گوید: «هدف او از برگزاری این جشن‌ها کسب وجهه بین‌المللی بود. برای خود او و سلسله‌ای که در سال ۱۳۰۴ توسط پدرش

بنیانگذاری شده بود او به اقتضای شخصیت خود می‌خواست این هدف را نه با توسل به مردم ایران بلکه با توسل به کشورهای خارجی به دست آورد» (زونیس، بی‌تا: ۱۲۳).

شاه، در مصاحبه‌ای در ۱۹۷۱ اعلام کرد: «جشن‌های تخت‌جمشید تمام دنیا را از تخت‌جمشید گرفته تا هریک از پایتخت‌ها، وادار به ادای احترام به کوروش و شاهنشاهی او کرد و بذر همکاری بین‌المللی در تخت‌جمشید پاشیده شد» (karanjia, 1977:21-22). شاه در نظر داشت تا نظر تمام جوامع را به سوی ایران جلب کند و ایران را در چشم جهانیان بزرگ جلوه دهد. در ۱۹۷۱، در شاه و حکومت او نوعی اعتماد به نفس دیده می‌شد. این احساسی بود که طی جشن‌های تخت‌جمشید به غرور تبدیل شد. شاه، این جشن‌ها را روایتی جدید از کنگره وین در سال ۱۸۱۵ تصور کرده بود، که در آن فرمانروایان جهان توانسته بودند با یکدیگر دیدار و گفت‌وگو کنند (shawcross, 1989:29). شاه می‌خواست با کسب وجهه بین‌المللی برای حکومت و تحکیم مشروعیت سلسله پهلوی، اعتماد دولتمردان بیگانه را برای سرمایه‌گذاری بیشتر در ایران به دست آورد. این امر زمانی برای شاه مهم شد که انگلیس در ۱۳۴۷ اعلام کرد قصد دارد نیروهای خود را تا اواسط سال ۱۳۵۰ از خلیج فارس خارج کند. از آن تاریخ به بعد شاه سرگرم برنامه‌ریزی برای ورود ایران به صحنه خالی قدرت در منطقه شد. از این رو، با برپایی این ضیافت جهانی می‌خواست نشان دهد همان‌گونه که می‌تواند سران کشورها را به مدت یک هفته دور خود جمع کند، توانایی مهار اوضاع خلیج فارس و دریای عمان را نیز دارد. در اسناد سفارت آمریکا در این باره، چنین می‌خوانیم: «شاه از طریق برگزاری این مراسم به جهانیان اعلام کرد که ایران به خانواده ملل مدرن جهان پیوسته است. همچنین او صراحتاً اعلام کرد که ایران در این بخش از جهان، نقش ایجادکننده ثبات را ایفا خواهد کرد» (اسناد لانه جاسوسی آمریکا، بی‌تا: ۱۴۵/۶).

نمونه بارز قدرت‌نمایی شاه سخنانی است که وی در کنار آرامگاه کوروش در ۱۳۵۰/۷/۲۰ در پاسارگاد خطاب به کوروش سرسلسله پادشاهی هخامنشی بدین‌سان ایراد کرد: «در این ۲۵ قرن، کشور تو و کشور من، شاهد سهمگین‌ترین حوادثی شد که در تاریخ جهان برای ملتی روی داده است. ... اکنون ما در اینجا آمده‌ایم تا با سربلندی به تو بگوییم که پس از گذشت ۲۵ قرن، امروز نیز مانند دوران پرافتخار تو، پرچم شاهنشاهی ایران پیروزمندانه در اهتزاز است، سوگند یاد می‌کنم که آن پرچمی که تو ۲۵۰۰ سال قبل برافراشته‌ای همچنان افراشته و در اهتزاز نگاه خواهیم داشت...» (مجموعه تالیفات، نطقها، پیامها و بیانات شاه، بی‌تا:

۱۲۴). او با این سخنان می‌خواست دلیلی بر موجودیت خویش اقامه کند و با ارائه یک مدل ثابت و طولانی برای شکل حکومت در ایران، همواره در اذهان عمومی این نکته را جا بیندازد که حکومت در ایران مساوی با شاهنشاهی است. وی بر این بود تا با اتصال تاریخی خود به یکی از پادشاهان باستانی ایران که از نظر او ارزش و اهمیت بیشتری نزد قدرت‌های بزرگ (آمریکا و انگلیس) داشت، بتواند با کسب نظر موافق خارجی‌ها و تأیید و صحه‌گذاری آنها بر برنامه‌هایش، محبوبیت بیشتری نزد مردم ایران به‌دست آورد. شاه معتقد بود در صورت کسب موفقیت در جلب نظر دولت‌های خارجی، به‌ویژه آمریکا، نسبت به برنامه‌هایش می‌تواند با بزرگ‌نمایی این مسئله و دلالت بر تأیید شخصیت‌های به‌اصطلاح سیاسی، مهر تأییدی بر اقداماتش بزند و چون شاه بر بی‌کفایتی و بی‌لیاقتی خود بیش از همه وقوف داشت، همواره سعی می‌کرد تا با مطرح کردن این مطلب که خارجی‌ها او را می‌ستایند و کارهایش را تأیید می‌کنند، برای خودش وجهه‌ای کسب کند ولی هیچ‌گاه بر این باور نبود که می‌تواند بدون تأیید خارجی‌ها هم محبوبیت عمومی داشته باشد. این نظریه‌ای بود که شاه آن را در ذهن خود پرورده بود، ولی در خارج از ذهن او و در عالم واقع هیچ صورت حقیقی نداشت.

باستان‌گرایی شاه

دوره شاه در واقع عصر بی‌توجهی به نسل پادشاهان بود و محمدرضاشاه می‌خواست بر این باور غلبه کند که شاهنشاهی در ایران ریشه‌دار، تاریخی، و دارای مبانی نظری است. به گفته فریدون هویدا «شاه احساس می‌کرد با اجرای این مراسم خواهد توانست تداوم نظام شاهنشاهی در طول تاریخ ایران را به نظر سران دنیا برساند» (هویدا، ۱۳۵۶: ۱۲۶). هدف شاه از این باستان‌گرایی، تسکین حس ترس و ناامیدی بود که در طول حکومتش از شهریور ۱۳۲۰ به بعد همواره او را تحت سیطره خود داشت. او می‌خواست با بالا بردن نمادهای قدرت و نمایش‌های بزرگ و جشن‌های خیالی و پر عظمت و کم‌نظیر و کسب احترام و اعتماد میهمانان این جشن‌ها، که از سران کشورهای بزرگ اروپایی و خاورمیانه بودند، درد عدم تعادل روانی و داشتن حس بی‌اعتمادی به خود و ادامه سلطنت را به‌نحوی درمان کند؛ ولی غافل از اینکه با این اقدامات نه تنها درد روانی او حل نگردید، بلکه مشکلات گذشته را نیز تقویت کرد و بیش از همه بر حس دوری و وجود فاصله شدید بین او و مردم که پس از برگزاری این جشن‌ها به خوبی عمق فاصله بین خود و شاه را می‌دیدند افزوده شد و مردم به‌خوبی دریافتند که تمامی خواسته‌ها، عزت،

و شرف و آینده آنها در دست کسی قرار دارد که تنها به دنبال جاه‌طلبی است و به هیچ‌کس جز خود و خانواده‌اش نمی‌اندیشد و برای احد دیگری ذره‌ای ارزش قائل نیست. فریدون هویدا، برادر امیرعباس هویدا، در کتاب *سقوط شاه* ضمن گلایه از اقدامات شاه در طول تاریخ به جز در سال‌های نخست‌وزیری برادرش، انگیزه برگزاری این جشن‌ها را از طرف شاه چنین بیان می‌کند: «شاه می‌کوشید که جشن‌های دو هزار و پانصد ساله را نوعی میعاد با تاریخ برای مردم ایران جلوه دهد؛ بیشتر مشتاق بود که آن را نشانه‌ای از تولد دوباره کشور به حساب آورند؛ ولی گفتنی است که مردم اصلاً در جریان این جشن‌ها حضور نداشتند و اصولاً نیروی پلیس و ارتش چنان حفاظتی در اطراف تخت‌جمشید به وجود آورده بودند که به احدی اجازه نزدیک شدن نمی‌دادند». او در ادامه، ضمن بیان عقاید و نظرات شاه درباره ایران باستان به‌خصوص در کتابش، به سوی تمدن بزرگ، بیان می‌کند که مهم‌ترین انگیزه برگزاری این جشن‌ها، علاقه شاه به باستان‌گرایی و ادعای وراثت حکومت ۲۵۰۰ سال قبل کوروش بود و می‌نویسد: «گرچه شاه ممکن بود واقعاً محاسن و ارزشهای نژاد آریایی را باور داشته باشد ولی شکی نیست که از دید روانکاوی، تأکیدات مکرر او بر این مسئله صرفاً مفهوم نژادپرستی پیدا می‌کرد. ضمناً مشخص است او می‌خواست از طریق پل زدن بین خود و پادشاهان باستانی ایران به سلطنتش جنبه وراثت بدهد» (هویدا، ۱۳۵۶: ۵۴). از اوایل سال ۱۳۳۷ این فکر به سر شاه افتاد که برای تثبیت پیوندش با سلاطین قبل از اسلام به برگزاری مراسم پر زرق و برقی نیاز دارد و بعد هم که در تدارک برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله برآمد احساس می‌کرد که با برگزاری این مراسم خواهد توانست تداوم شاهنشاهی در طول تاریخ ایران را به نظر سران دنیا برساند و به تمام پادشاهان، رؤسای جمهور، و حکام جهان که پیشینه نوع حکومت کنونی‌شان هرگز به دوران باستان نمی‌رسید، ثابت کند که پس از ۲۵۰۰ سال، محمدرضا پهلوی وارث برحق کوروش بنیان‌گذار شاهنشاهی ایران است (هویدا، ۱۳۵۶: ۱۱۹-۱۲۱). شاید در این راستا بود که شاه بیان می‌کرد: «رژیمی در خطر است که طبیعی نباشد، در صورتی که رژیم ایران یک رژیم طبیعی است که از دو هزار و پانصد سال پیش تاکنون برای ما باقی مانده است. این رژیمی نیست که از خارج بر ایران تحمیل شده باشد» (برگزیده‌ای از نوشته‌ها و سخنان شاهنشاه آریامهر، بی‌تا: ۱۲۶). این علاقه توهّم‌آمیز شاه به باستان‌گرایی به حدی بود که در کتاب به سوی تمدن بزرگ خود حتی انقلاب سفید را نیز برگرفته از دوران کوروش کبیر معرفی می‌کند و می‌نویسد: «انقلاب سفید ما

نه تنها از دوران کوروش مایه گرفته، بلکه دقیقاً ما را به جهتی می‌کشاند که بتوانیم در راستای برنامه‌های کوروش کبیر حرکت کنیم» (انقلاب سفید شاه و مردم، ۱۳۵۱: ۱۲۷).

مرتضی کاشانی در مورد پیشینه و انگیزه برگزاری جشن‌ها می‌گوید: «بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و کنار رفتن قوام، مصدق و رزم‌آرا، شاه کم‌کم سرمست از قدرت شد لذا در پی ارضای حس جاه‌طلبی خود برآمد و از این رو به فکر برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله و تاج‌گذاری افتاد». او انگیزه برگزاری این جشن را عواملی چند می‌داند: گرایش به باستان‌گرایی، نمایش نمادهای ظاهری قدرت، دشمنی با اسلام و شئون‌ات دینی و مذهبی مسلمانان، و عوض کردن فرهنگ اسلامی با غرب (ایام، ۱۳۸۱: ۶).

شاه با تأکید بر ایران غیراسلامی گذشته، ضمن پیوند دادن خود با کوروش هخامنشی، به دنبال این بود که تمایزی بین تاریخ ایران و اعراب قرار دهد، تا تأثیر اسلام را بر ایران کم‌اهمیت بنماید. شاه با برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، در واقع با بزرگداشت ایران در زمان کوروش و داریوش، بخشی از تاریخ ایران را که به مراتب متناسب‌تر با قرن بیستم میلادی و بلکه فراتر از آن است نادیده می‌گیرد و آن تعالیم حضرت محمد (ص) پیامبر اسلام است. در ایران، اسلام نقش نگهبان مردم در برابر قدرت شاهان را ایفا می‌کرد و روحانیان تا قرن بیستم از نفوذ فراوانی برخوردار بودند و در این قرن بود که دودمان پهلوی کوشید قدرت آنها را کاهش دهد» (Naraghi, 1994:84).

مخالفت با دین اسلام و روحانیان

یکی دیگر از اهداف شاه از برگزاری این جشن‌ها ادامه مسیری بود که پدرش درباره اسلام در پیش گرفته بود. رضا شاه بدگمانی به اعراب را به گرایش‌های ضدروحانی و غیردینی خود افزود و با نگاه به ایران باستان در کنار قدرت بلامنازع سیاسی در پی دوری از فرهنگ اسلامی بود. اقدامات او مانند کاستن از تعداد نمایندگان روحانی برای تحدید قدرت آنان و برانداختن رسم بست‌نشینی در اماکن مقدسه و سرکوبی حجاب در همین راستا بود (شجیعی، ۱۳۴۴: ۱۹۷). حال، محمدرضا شاه قصد داشت یک هویت ایرانی جدا از اسلام را شکل بدهد. او می‌خواست آمیزه‌ای از اساطیر و تاریخ ایران باستان را به جامعه‌ای بدهد که دارای گذشته و حال اسلامی بود و بر همین اساس بود که برخی از ایرانی‌ها بار دیگر مانند دوران رضاشاه از لحاظ فرهنگی علاقه‌مند شدند فرزندان خود را به نام‌هایی که به سلسله‌های آریایی می‌رسید (مانند داریوش،

کوروش، خسرو، و جمشید) بنامند^۱. در کتاب *اهرمهای سقوط شاه* در این خصوص چنین می‌خوانیم: «آنتونی پارسونز سفیر انگلیس طی پنج سال آخر حکومت شاه در تهران که پس از ویلیام سولیوان سفیر آمریکا در تهران نزدیک‌ترین دیپلمات‌های خارجی به دربار شاه بود در کتاب خود دیدگاه‌ها و روحیات شاه را چنین ترسیم کرده است: ایران در ذهن شاه بخشی از تمدن غرب به شمار می‌رفت که در نتیجه یک تغییر جغرافیایی، از همتایان خود جدا شده است. به نظر وی ایرانیان نه از نژاد سامی بلکه از نژاد آریایی هستند. بلکه ذوق و استعداد آنان زیر سلطه اعراب، یعنی اسلام که در ۱۲۰۰ سال قبل در این کشور گسترده شد، رو به خاموشی گرایید. شاه وظیفه خود می‌دانست که این پرده یعنی اسلام را کنار بزند و عظمت ایران را در میان قدرت‌های بزرگ احیا کند. بنابراین منظور شاه از تمدن بزرگ، مسئله ارتقای سطح زندگی مادی مردم ایران نبوده است و این اصطلاح با یک مفهوم روان‌شناسی قوی همراه بوده است و آن اینکه، ایرانیان باید از راه و روش زندگی سنتی اسلامی زدوده شوند و در جهت تمدن اروپای غربی گام بردارند» (روحانی، ۱۳۷۰: ۱۰۶/۱-۱۰۷). یکی از شگردهای محمدرضا شاه در راه اسلام‌زدایی، برپایی جشن‌ها، جشنواره‌ها و نمایش‌های خیابانی بود که در هر سال چندین بار برگزار می‌شد و با برپایی اینگونه مراسم چند هدف را دنبال می‌کرد: از سویی دامنه فساد و بی‌بندباری را در میان نسل جوان پژمرده و گرسنه اجتماع افزایش می‌داد، و از سوی دیگر تیره‌بختی‌ها، ناداری‌ها، و بیکاری‌ها را در پشت پرده‌های رنگارنگ و آذین‌بندی‌های ساختگی و دروغین پوشیده می‌داشت. شاه وقتی می‌دید حکومت دیگری به رهبری آیت‌الله بروجردی و بعد امام خمینی در ایران برقرار است که بر قلوب مردم حکومت می‌کند و خود را وارث محمد(ص) می‌داند، سخت برآشفته می‌شد و به همین جهت همواره در صدد یافتن یک پیامبر ایرانی بود که او را در مقابل پیامبر اسلام علم کند. او، ابتدا سعی در احیای دین زرتشت نمود، ولی موفقیتی به دست نیاورد. از این رو، نظریه پرداز درباری (شجاع‌الدین شفا) طرح احیای کوروش را مطرح کرد و به تبع آن روزنامه‌های شاهنشاهی هم کوروش را «نه به‌عنوان یک فاتح، بلکه به‌عنوان یک آیین‌گذار» معرفی کردند و منظور آنها از آیین، آیین شاهنشاهی بود

۱. برای آگاهی بیشتر از این تضادهای فرهنگی و مذهبی که شاه به دنبال آن بود به دو کتاب محمدعلی همایون کاتوزیان *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، ترجمه محمدرضا نفیسی و *تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران*، ترجمه علیرضا طیب مراجعه شود.

که می‌خواستند آن را به‌عنوان یک ایدئولوژی ترسیم کنند. آنها می‌نوشتند جشن شاهنشاهی، احترام به آیینی است که پاسدار حاکمیت ملی ایران است. شاه با تکریم و تعظیم کوروش به‌عنوان اسوه ایرانی تلاش کرد خود را وارث آن اسوه قلمداد کند. وی، در نطقی که در ۲۵ آبان ۱۳۴۳ بعد از تبعید حضرت امام ایراد نمود، ضمن خبر دادن از برپایی جشن‌های شاهنشاهی در چند سال آینده گفت: «منظور من آن است که ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی ایران دوام داشته تا به من رسیده، از این روست که دل‌بستگی به رژیم شاهنشاهی جزء منش و خوی مردم گردیده است و من به‌عنوان وارث و نگهبان یک تاج و تخت ۲۵۰۰ ساله مسئولیت سنگینی در مقابل تاریخ ایران دارم» (برنامه برگزاری جشن بیست و پنجمین سده بنیانگذاری شاهنشاهی ایران، ۱۳۴۸: ۶؛ مصاحبه شاه با نمایندگان رادیو تلویزیون فرانسه ۱۳۳۷: ۲۳). این مطلب را شاه درست زمانی بر زبان جاری ساخت که شجاع‌الدین شفا طرح احیای کوروش را به شاه ارائه داد. شاه در مقابل این سؤال که چه سمبولی برای جشن‌ها قائل هستید؟ گفت: «تداوم تاریخ، به این معنا که ما وارث شکوه گذشته و حماسه ایران هستیم». بنابراین، شاه تلاش داشت تا کوروش را در حد یک اسوه ایرانی احیا کند و خود را وارث او معرفی نماید (نشریه کمیته امور بین‌الملل جشن شاهنشاهی، بی‌تا: ۱۲۴). نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد این است که حتی او در محاسبه ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران نیز اشتباه کرده بود؛ حداقل تا جایی که حافظه تاریخ یاری می‌دهد قبل از سلسله هخامنشی دو سلسله دیگر مادها و عیلامی‌ها نیز به‌عنوان سلسله‌هایی ایرانی در این کشور حکومت کرده بودند. از سوی دیگر، حتی اگر به فرض محال، زمان کوروش دوم هخامنشی را هم آغاز پادشاهی ایران بپذیریم، از آن زمان تا دوره سلطنت محمدرضا پهلوی حداقل چندصد سال در تاریخ ایران از سلطنت پادشاهان ایرانی، چنان‌که مدنظر شخص محمدرضا و برگزارکنندگان جشن‌های ۲۵۰۰ ساله بود، اثری وجود ندارد. چنان‌که از ورود اسلام به ایران تا تشکیل حکومت محلی طاهریان در سال ۲۰۵ ق. چیزی حدود ۱۸۰ سال فاصله وجود دارد؛ یا سلسله‌های ترک‌تبار و به‌خصوص مغولان و تیموریان را نمی‌شود جزء میراث شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله شاه و اطرافیان‌ش برشمرد. شاه بیهوده تلاش می‌کرد ایران قبل از اسلام را دارنده بهترین تمدن‌ها و فرهنگ‌ها «چه در اصول مذهبی و فلسفی ایران کهن و چه در آیین کشورداری شاهنشاهی» معرفی کند، هرچند مذهب تحریف‌شده و رسمی طبقات دربار ساسانی با هجوم مسلمانان به ایران، در مقابل اسلام به‌سرعت

رنگ باخت و آیین کشورداری ساسانیان هم همیشه مملو از ظلم و ستم پادشاهان بود. به همین جهت، مردم به تنگ آمده از نظام اشرافی و طبقاتی شاهنشاهی ساسانی با ورود مسلمانان به ایران از آن برائت جستند. باین حال، برای شاه خوشایند بود که چشمان خود را بر روی مظالم پادشاهان ببندد و آن را بهترین شیوه حکومت‌داری معرفی کند. شاه تلاش می‌کرد تا هویت ایرانی مسلمان را به هویت نژادپرستانه آریایی تبدیل کند و ایرانی را به جست‌وجوی ارزش‌های آریایی سوق دهد. او می‌گفت: «ملت ما همواره راه و رسم پیشرفت خود را به سوی کمال در تمدن آریایی خویش جسته است». البته، بیشتر منظور او این بود که شاهنشاهی خود را یک روش و اندیشه سیاسی آریایی دیرینه و در نتیجه اصلی‌ترین و بهترین روش‌های حکومت برای ملت ایران معرفی نماید. شاه با پیوند زدن حکومت شاهنشاهی با نژاد آریایی درصدد یافتن ریشه‌های تاریخی برای حکومتش بود. او می‌گوید: «در زمینه حکومت، ایرانیان، شاهنشاهی خود را که نخستین حکومت آریایی تاریخ جهان و در عین حال اولین امپراتوری جهانی تاریخ بود، بنیاد نهادند» (نشریه کمیته امور بین‌الملل جشن شاهنشاهی، بی تا: ۱۱).

شاه با برقراری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله دو چیز را دنبال می‌کرد:

۱. سعی داشت با زدن پلی بین خود و پادشاهان باستانی ایران به سلطنتش جنبه وراثت مشروع بدهد، همان‌گونه که پدرش هم با برگزیدن نام خانوادگی پهلوی در حقیقت این‌طور وانمود می‌کرد که سلسله‌اش با تبار پادشاهان دوردست تاریخ اتصال دارد.^۱ فرح نیز در تبیین هدف شاه در مصاحبه‌ای با تلویزیون فرانسه گفت: «ما در حقیقت دو هزار و پانصدمین سال دوام موجودیت خود را جشن می‌گیریم» (اولیائی، ۱۳۷۷: ۱۲)؛ و
۲. احیای ارزش‌های آریایی به‌عنوان بهترین میراث آریایی از جمله روش حکومت پادشاهی. در آن هنگام وزارت فرهنگ و هنر، تشکیلاتی را به نام شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی ایران تشکیل داد و این شورا با ارائه برنامه‌های خود کاملاً اهداف رژیم را از این جشن‌ها چنین مشخص کرد:

۱. شناساندن این اصل که شاهنشاهی، زاده و پرورده اندیشه و زندگانی جامعه ایرانی است؛

۲. نشان دادن اعتقاد و دلبستگی مردم به شاهنشاه و شاهنشاهی؛

۱. بسیار مبرهن است که رضاشاه اصالتاً اهل سوادکوه مازندران بود که این ناحیه در دوران باستان به تپوری‌ها (طبرستانی‌ها) تعلق داشت و اساساً این قوم آریایی نبودند.

۳. نشان دادن کوشش و فداکاری ملت ایران در راه نگاهداری و ادامه شاهنشاهی؛

۴. شناساندن خدمات شاهنشاهان ایرانی؛

۵. معرفی تحولات بزرگ جامعه ایرانی به رهبری شاهنشاه ایران؛

۶. آثار بزرگ شاهنشاهان ایرانی؛

۷. نشان دادن کوشش ایرانیان برای اشاعه آیین پادشاهی (برنامه کامل جشن‌های ...،

۱۳۴۸: ۱۵).

همه چیز برای توجیه، تعظیم، و تکریم نظام شاهنشاهی و شخص شاهنشاه صورت می‌گرفت. آنها سخت می‌کوشیدند تا نظام شاهنشاهی را اندیشه اصیل ایرانی معرفی کنند. تهیه و انتشار ده‌ها کتاب با موضوع عصر پهلوی، جشن شاهنشاهی، تاریخ شاهنشاهی، تمدن ایران قبل از اسلام، و آثار باستانی نشانه‌هایی از این هدف بودند. فرح در مصاحبه خود با نشریات می‌گفت: «مقصود اصلی ما کسب مباحثات و غرور بیشتر برای ملت ایران است. جشن ۲۵۰۰ ساله خاطره افتخارات گذشته را زنده می‌کند. این میراث گرانبها، که با رنج اجدادمان به دست آمده و اگر از آن غافل بمانیم، رفته رفته فراموش خواهد شد» (مجله آژنگ، بی تا: ش ۴۱: ۲۱). البته، باید دقت داشت این تنها نظر شاه یا طرحی نبود که تنها خود او مجری آن باشد، بلکه هدف استعمارگران از حمایت کردن از رژیم پهلوی به طور کلی پیگیری سیاست اشاعه فرهنگ غرب و حذف هنجارهای دینی از جوامع اسلامی منطقه حساس و استراتژیک خاورمیانه بود، که ایران و ترکیه به لحاظ موقعیت خاص جغرافیایی در رأس آن قرار داشتند و در هر دو کشور هم این سیاست با روی کار آوردن رضاشاه و آتاتورک، به مرحله اجرا گذاشته شد (بزم اهریمن، ۱۳۷۸: ۱۳/۱). در این خصوص در کتاب *اهرمهای سقوط شاه می‌خوانیم*: «مأموریت محمدرضاخان پیگیری وظایفی بود که استعمار انگلیس، برای رضاخان منظور کرده بود. با این تفاوت که شکل و کیفیت انجام مأموریت در زمان پدر و پسر متفاوت بود. رضاخان موظف بود دستورات استعمارگران را در اوج خشونت به مورد اجرا بگذارد، ولی محمدرضا شاه به موجب دگرگونی‌های شرایط و مقتضیات زمانی چنان تربیت شده بود که بتواند همان مسئولیت‌های ضد ایرانی و اسلامی را در چارچوب ظواهر قانونی و ملایم‌تری پیگیری کند. شاه در کتابی که برای توجیه علل و عوامل شکست خود با عنوان *پاسخ به تاریخ نوشت* چنین می‌گوید: «برنامه‌ای که پدرم آن را آغاز کرد و من دنبال نمودم تبدیل به یک کشور مدرن، با الهام از تمدن غرب بود

و این هدف با خواسته‌های روحانیون و طرز فکر رهبران مذهبی شیعه مغایرت داشت» (روحانی، ۱۳۷۰: ۱/۱۰۶). مصداق‌های دشمنی و عناد شاه با اسلام بسیارند که به چند نمونه برجسته آنها اشاره می‌شود: صدور بخشنامه و آیین‌نامه‌های متعدد و مختلف در راستای اشاعه هرچه بیشتر فرهنگ غرب؛ حذف تدریجی اسلام از جامعه نظیر منع ورود زنان محجبه به محیط‌های اداری، فرهنگی، و آموزشی و برپایی مهمانی‌های دولتی و شرکت کارمندان و همسرانشان بدون حجاب که در بیشتر وزارخانه‌ها اجرا می‌شد؛ آزادی فروش مشروبات الکلی حتی در محیط‌های دولتی. مهم‌ترین کار شاه که به نوعی دشمنی او را با اسلام نشان داد تغییر تقویم هجری به شاهنشاهی بود. البته، شاه اقدامات به ظاهر مثبتی نیز در جهت اثبات دینداری و وفاداریش به اسلام مانند تعمیر برخی مساجد و ابنیه مذهبی، چاپ قرآن آریامهر، سفرهای زیارتی به حج و مشهد مقدس، و شرکت در مراسم ویژه مذهبی چون جشن نیمه شعبان، و عید مبعث انجام داد که همگی ظاهری عوام‌فریبانه داشت و تحت فشار افکار عمومی مذهبی مردم ایران و منطقه صورت می‌گرفت. چنان‌که در سخنرانی‌اش در مورخ ۱۳۴۶/۷/۴ که در قم ایراد کرد چنین اذعان داشت: «امروز به شما می‌گویم هیچ‌کس نه به تجربه و نه در عمل نمی‌تواند ادعا داشته باشد که بیش از من به خداوند یا ائمه اطهار نزدیک است، پس در عمل نیز هرچه ممکن بود در راه خدا انجام بدهم انجام داده‌ام. هر حرم مقدسی را می‌شود تعمیر کرد، تعمیر کرده‌ام. هر شبی قبل از رفتن به خواب با خدای خود راز و نیاز کرده‌ام و دعای خود را خوانده‌ام» (نجفی، ۱۳۵۵: ۵). این سخنان تنها مزاحی بیش نیست، مسلمانی شاه را چطور می‌توان توجیه کرد زمانی که به شهبانو اجازه داد که کنگره پیروان مذهب زردشت را برگزار کند و در پایان آن هم با تقدیم شامپانی به شرکت‌کنندگان در کاخ سلطنتی جشن بگیرد، آن هم در وسط ماه رمضان. اینگونه کارها بیش از شکست بعضی از طرح‌ها اقتصادی جاه‌طلبانه در توده‌های مردم مسلمان و رهبران مذهبی تأثیر نامطلوب و عمیق بر جا گذاشته و شاید به نظر او و شهبانو اینگونه اقدامات روش‌های سریع درمانی برای جدا کردن مردم ایران از روش‌های اسلامی بود (روحانی، ۱۳۷۰: ۱/۱۰۸). اما این جشن و امثال آن (جشن تاج‌گذاری و جشن هنر شیراز) برای شاه فایده‌ای نداشت و حتی از علل سقوط او شد. چون با خواست مردم مطابقت نداشت. جشن هنر شیراز که در ۲۷ مرداد ۱۳۵۶ توسط فرح پهلوی در ماه رمضان برگزار شد چگونه می‌توانست باعث وجاهت او شود. این جشن سال‌های زیادی بود که در شیراز برگزار می‌شد و با وجود مخارج

زیادی که صرف آن می‌گشت مورد توجه مردم قرار نگرفت، بلکه برعکس اعتراض مردم را نیز در پی داشت. اینگونه جشن‌ها و به‌ویژه جشن هنر مبتدل تابستان ۱۳۵۶ شیراز که با نمایش‌های نامناسب و خلاف عفت عمومی به روی صحنه می‌آمد، با اعتراض شدید روحانیان در مساجد و منابر و مردم متدین روبه‌رو می‌شد (مجتبی‌زاده، ۱۳۸۶: ۲۲۹). شاه با این جشن‌ها، سنت‌های مقدسی را که نزد مردم ایران قابل احترام بودند و طی سال‌های متمادی در اذهان مردم شکل گرفته و نهادینه شده بودند نادیده گرفت. در واقع، این عمل شاه نوعی اعلام جنگ رسمی و علنی به تمام ارزش‌هایی بود که مردم ایران حاضر بودند در راه آنها جان خود را فدا کنند و بارها در طول تاریخ این مطلب را به اثبات رسانده بودند. این اقدام شاه موجی از بدبینی و خشم و انزجار شدید عمومی را برانگیخت. این موج چنان قوی، ریشه‌دار، و محکم بود که با وجود طرح‌های مختلف در جهت مهار آن، هرگز سست نشد، بلکه باعث سقوط نظام پهلوی گردید.

نتیجه‌گیری

جشن‌های ۲۵۰۰ ساله در حالی که سیل درآمدهای نفتی و وام‌های آمریکا به سوی ایران روانه شده بود، در قالب یکی از پرهزینه‌ترین و گران‌ترین جشن‌های تاریخ جهان از ۲۰ مهر ۱۳۵۰ به مدت هشت روز در پاسارگاد، تخت‌جمشید، و تهران برگزار شد. این جشن‌ها، که تنها جنبه تبلیغی داشت، از سال ۱۳۳۷، بودجه کلانی را دریافت کرده بود. به‌طور کلی، می‌توان انگیزه‌ها و اهداف شاه را از برگزاری این جشن‌ها در چهار محور کلی مورد بررسی قرار داد: گرایش به باستان‌گرایی، کسب اعتماد به نفس کاذب، تلاش برای کنار زدن فرهنگ اسلامی و جایگزین کردن سنن باستانی ایران به جای آن، و کسب حمایت و وجهه بین‌المللی.

شاه با برگزاری این جشن‌ها می‌خواست ضمن صحنه‌گذاشتن بر وجود نهاد سلطنت در ایران به مدت ۲۵۰۰ سال، حکومت خود را در راستای حکومت‌های پادشاهی ایران باستان نشان بدهد تا از این طریق بتواند دوران تاریخ ایران اسلامی را نادیده بگیرد. شاه تلاش می‌کرد تا هویت ایرانی مسلمان را به هویتی نژادپرستانه آریایی تبدیل کند و ایرانیان را به جست‌وجوی ارزش‌های کهنه آریایی سوق دهد. او می‌گفت: «ملت ما همواره راه و رسم پیشرفت خود را به سوی کمال در تمدن آریایی خویش جسته است». شاه با برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله دو چیز را دنبال می‌کرد: ۱. سعی داشت با زدن پلی بین خود و پادشاهان باستانی ایران به سلطنتش جنبه وراثت مشروع بدهد، همان‌گونه که پدرش هم با برگزیدن نام خانوادگی پهلوی

در حقیقت وانمود می‌کرد که سلسله‌اش با تبار پادشاهان دوردست تاریخ اتصال دارد؛ و ۲. با احیای ارزش‌های متروک، غیرمنسجم، و تحریف‌شده باستانی آریایی به‌عنوان بهترین میراث آریایی از جمله روش حکومتی پادشاهی بپردازد. شاه در نظر داشت ضمن پیوند دادن حکومت خود با کوروش و پادشاهان باستانی به حکومت خود اصالت تاریخی و جنبه نژادی وراثتی بدهد و با فاصله‌گرفتن از دوره اسلامی، خود را به دنیای غرب نزدیک سازد. این بود که بر حمایت دولت‌های غربی و در رأس آن آمریکا تکیه کرد و با وجود دشمنی بیشتر کشورهای اسلامی با رژیم صهیونیستی، به دولت اشغالگر فلسطین روی خوش نشان داد. نیاز به این کار از طرف شاه وقتی احساس شد که شاه می‌دید روحانیان در بین مردم به شدت نفوذ دارند و شاه می‌خواست نشان دهد که پادشاهی او ملازم با حمایت سران کشورهای خارجی است، نه مردم ایران. جشن سال ۱۳۵۰ در تخت‌جمشید، مشخصه آغاز اسارت شاه در تاروپود خودبزرگ‌بینی شخصی و وسوسه اقتدارطلبی نظامی بود که تا حدود زیادی در سرنگونی او تأثیر داشت. اسراف غیرمسئولانه در کشوری که اکثریت جمعیت همچنان در فقر خردکننده به سر می‌بردند و ابتذال این جشن‌ها و نمایش ظاهری شکوه پادشاهان ایران، حتی خارجیانی را که تحت تأثیر فعالیت‌های شاه قرار گرفته بودند از این نمود خودبزرگ‌بینی شگفت‌زده می‌کرد. جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، تنها عامل سقوط رژیم پهلوی نبود، ولی با بلعیدن بخش عظیمی از درآمدهای نفتی کشور و افزایش شکاف طبقاتی به موج فزاینده اعتراض‌ها و نارضایتی‌های مردم از وضع موجود و بی‌توجهی به ارزش‌های دینی و سنتی جامعه از سوی رژیم دامن زد. اعتراض‌های مردم، روحانیان و دانشجویان و همین‌طور مبارزه‌های مسلحانه گروه‌های مختلف این امر را نشان داد. چنان‌که در نهایت نیز در بهمن ۱۳۵۷ این مبارزات به رهبری امام خمینی (ره) به بار نشست و کاخ رویاهای شاه و صهیونیست‌ها و متحدان غربی او را درهم شکست.

منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۷۴). «ملیت و قومیت در ایران از امپراتوری به دولت ملت». *مجله ایران فردا*.
- *انقلاب سفید شاه و مردم* (۱۳۵۱). تهران: انتشارات وزارت کشور.
- اولیائی، احتشام (۱۳۷۷). *عصر طلایی شاهنشاهی هخامنشی یا بنیاد ۲۵ قرن شاهنشاهی ایران به دست کوروش کبیر*. تهران: بی نا.
- ایران جاوید؛ قسمت‌هایی از نوشته‌ها و بیانات اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر درباره تاریخ شاهنشاهی، تمدن، و فرهنگ ایران (۱۳۵۰). *نشریه کتابخانه پهلوی*.
- ایام، ضمیمه *روزنامه جام جم*، ۹ مهر ۱۳۸۱.
- آشوری، داریوش (۱۳۷۴). «ملیت و قومیت در ایران از امپراتوری به دولت ملت». *مجله ایران فردا*.
- *برگزیده‌ای از نوشته‌ها و سخنان شاهنشاه آریامهر، شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران*. (بی تا). بی جا.
- *برنامه برگزاری جشن بیست و پنجمین سده بنیانگذاری شاهنشاهی ایران* (۱۳۴۸). تهران: شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی.
- برنامه کامل جشن‌های دو هزار و پانصدمین سال کوروش کبیر و بنیاد شاهنشاهی ایران (اردیبهشت ۱۳۴۰). *نشریه دبیرخانه شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی ایران*.
- *بزم اهریمن (جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی به روایت اسناد ساواک)* (۱۳۷۸). (ج ۱). تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۴۶). *مأموریت برای وطنم*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ----- (بی تا). *به سوی تمدن بزرگ*. تهران: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی در دوران پهلوی.
- دانشجویان پیرو خط امام (بی تا). *اسناد لانه جاسوسی آمریکا* (ج ۶). بی جا: بی نا.
- روحانی، فخر (۱۳۷۰). *اهرم‌های سقوط شاه* (ج ۱). تهران: نشر بلیغ.
- زونیس، ماروین (بی تا). *شکست شاهانه* (عبدالرضا هوشنگ مهدوی، مترجم). بی جا: بی نا.
- ساندرا، مک کی (۱۳۸۰). *ایرانی‌ها* (شیوا رویگریان، مترجم). تهران: ققنوس.
- شجیعی، زهرا (۱۳۴۴). *نمایندگان در بیست و یک دوره مجلس قانونگذاری*. تهران: دانشگاه تهران.
- عاقلی، باقر (۱۳۷۴). *نخست وزیران ایران از مشیرالدوله تا بختیار*. تهران: نشر جاویدان.
- فولادزاده، عبدالامیر (۱۳۶۹). *شاهنشاهی پهلوی در ایران*. قم: کانون نشر اندیشه‌های اسلامی.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۹۴). «*اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*» (محمدرضا نفیسی، مترجم). تهران: نشر مرکز.
- مجتبی زاده، عبدالکاسم (۱۳۸۶). *فساد در رژیم پهلوی دوم*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

- مجله آژنگ، ۴۱.
- مجموعه تالیفات، نطقها، پیامها و بیانات شاه (بی تا). (ج ۷). نشر کتابخانه پهلوی.
- مصاحبه شاه با نمایندگان رادیو تلویزیون فرانسه ۱۳۳۷. تهران: انتشارات وزارت کشور.
- موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، (متما) شماره ۱۷۱ تا ۱۷۷ - ۱ - ۲ - ۱۷۱ الف.
- موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (۱۳۷۱). **ظهور و سقوط پهلوی**. (ج ۲). تهران: نشر اطلاعات.
- میلانی، عباس (۱۳۸۰). **معمای هویدا**. تهران: اختران.
- نجاتی، غلامرضا (۱۳۷۷). **تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران از کودتا تا انقلاب**. تهران: بی نا.
- نجفی، سید محمدباقر (۱۳۵۵). **شاهنشاهی و دینداری**. تهران: نشر رادیو و تلویزیون ملی.
- ----- (۱۳۵۵). **«تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران»** (علیرضا طیب، مترجم).
- **نشریه کمیته امور بین الملل جشن شاهنشاهی** (بی تا). بی جا: بی نا.
- هویدا، فریدون (۱۳۵۶). **سقوط شاه** (ح ۱). مهران، مترجم. تهران: اطلاعات.
- هیکل، محمد حسنین. (۱۳۶۶). **ایران روایتی که ناگفته ماند** (حمید احمدی، مترجم). تهران: الهام.

منابع لاتین:

- Bill ،James A (1974). **The Eagle And The Lion (The Tragedy American- Iran Relation)**. New haven and london: Yale University Press.
- Karanjia،R.K (1977). **The Mind OF A Monarch** ،London: George Allen & Unvin Ltd
- Naraghi Ehsan، (1994). **From Palace to Prison: Inside The Iranian Revolution. Tranlated from the French by nilou mobasser** ؛ London & New York :I:B Tauris & Coltdpublisher
- Shawcross Willam (1989). **The Shahs Last Ride (The story of the exile misadventures and death of the emperoeb) in association with chatto & windus** .London: pan book.

